أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

صحبت در تقسيم مقدمات بود به مقدمه عقليه، وجوديه، صحت و مقدمه وجوب و عرض شد كه بعضي‌ها مقدمه واجب را به اين چهار قسم تقسيم كردند و بر اين اساس خود واجب هم از نقطه‌نظر اطلاق و اشتراط، مي‌تواند تحت تقسيم مقدمه به اين چهار مقدمه قرار بگيرد.

در آن مقدماتي كه طبعاً مقدمه عقليه است، مثل كسب علم براي معرفت، در روایت هم داريم كه مي‌فرمايد مقصود از آيه إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً ﴿النساء، 98﴾ در آن جا دارد كه اين اختصاص به افرادي دارد که دسترسي به علم ندارند اما كساني كه مي‌توانند تحصيل علم كنند يعني در ظرفيت آنها تحصيل علم هست، مسامحه جايز نيست. لذا در روز قيامت وقتي كه سوال مي‌شود از عدم اتيان به تكاليف مي‌گويند كه، نمي‌دانيم و ما اطلاع نداشتيم خطاب مي‌رسد كه هلاّ تعلمت در اين جا مقدمه، مقدمه عقليه است و براي تكليف بايد اول كسب علم بشود تا انسان اطلاع بر تكليف را بدهد ولي اصل خود علم في حد نفسه (ببينيد آن دقتي را كه در آن جا هست شما در اين جا هم مي‌توانيد ملاحظه بكنيد همان دقت در اين جا هست) نسبت به مقدمه عقلیه فرض كنيد كه اصوليين مساله علم را يكي از مثال هاي براي مقدمه عقليه شمردند و واجب را بالنسبه به مقدمات عقليه واجب مشروط دانستند ولي همين را ما مي‌توانيم به دو قسم تقسيم كنيم يعني يك موقعيت شخص نسبت به ادراك اين مساله كه آيا بايد دنبال علم و تحصيل برود يا نه؟ اين خودش به معناي قابليت اين موضع است براي كسب معرفت اين ديگر در اينجا نمي‌تواند بگويد كه واجب بالنسبه به اين مقدمه مي‌شود واجب مشروط اگر شخص بداند كه زمينه تكليف در اين جا هست نمي‌تواند دست روي دست بگذارد و بگويد كه من علم ندارم پس بنابراين تكليف ندارم و مقدمه عقليه در اين جا مفقوده است پس بنابراين واجب هم بالنسبه به اين مي‌شود مشروط وقتي واجب مشروط شد پس ديگر بر من تكليفي از اين نقطه‌نظر نيست! آن علم و معرفتي كه جنبه مقدمه عقليه را دارد و واجب بالنسبه به او مشروط است بر مي‌گردد به مساله مستضعفين يعني ظرفيت براي كسب علم در آن جا اصلا منتفي است، شخص در يك موقعيتي است كه اصلا احساس نمي‌كند تكليفي هست، مثل بچه، چطور بچه چنین احساسی را ندارد اين شخص اصلاً هم احساس نمي‌كند كه در يك چنين وضعي است.

 و ما افراد را مي‌بينيم خيلي‌ها اصلا چنين وضعي دارند وقتي که از آنها سوال مي‌شود يك بنده‌خدايي بود از همين دوستان نقل مي‌كرد كه يك شخصي از همين مردم با اين كه آدم به اصطلاح عامي هم نبود (حالا بيشتر توضيح نمي‌دهم) از نظر خلاف معناي خلاف برایش مشخص نبود حتي فرض كنيد او مي‌گفت كه اين گاهي اوقات حتي با زن هاي شوهردار هم ارتباط دارد من به او گفتم آخر فلاني اين شوهر دارد! مي‌گفت خودش مي‌خواهد! يعني نمي‌فهمد، چون حالا خودش مي‌خواهد پس مساله حل است گفتم بابا خودش بخواهد حالا هرچي كه خودش بخواهد...! يعني اين اصلا نمي‌داند تصورش اين است که خلاف در يك ظرفيتي انجام مي‌شود كه در آن ظرفيت تحميل باشد فرض کنید عُنف را خلاف مي‌داند گول زدن و اعتراف به جهل را اين خلاف مي‌داند ولي اگر فرض كنيد خودش بخواهد حالا شوهر هم داشته باشد ما كه مزاحم شوهرش نيستيم، شوهر به جاي خود ما هم به جاي خود مساله‌اي نداريم.

 الان در حق این شخص، استضعاف صدق مي‌كند الان اين واجب مشروط بعنوان كفِّ نفس از اقدام بر عمل خلاف در اين محقق نيست زيرا اصلا ظرفيت درك اين مساله را ندارد حالا محيط در او تاثيرگذار بوده و در يك چنين وضعيتي بار آمده بدون محيط كه نمي‌شود يا خودش اصلا فهمش در تشخيص اين قضيه ناتوان و نارسا بوده است، باز از اين نقطه‌نظر فرقی و تفاوتي در اين مطلب ندارد. بطور كلی چنين شخصي در تصورش نمي‌آمد وقتي که من مساله را گفتم ديگر كنار گذاشت، آدمي نبود كه پيگيري بكند و به مسخره و اين ها بگذراند، نه واقعا مساله برايش مشكل بود.

 معناي استضعاف این نيست كه حتما در جنگل‌هاي كجا زندگي كند استضعاف يعني موقعيت و ظرفيتِ ادراك دراكي شخص در مرحله‌اي كه قدرت تشخيص صلاح را ندهد، اين معنای استضعاف است حالا هركي مي‌خواهد باشد فرقی نمی کند.

 يك وقتي مرحوم علامه با مرحوم آقا راجع به مساله استضعاف محي‌الدين صحبت مي‌كردند و من يا در نوشته‌اي ديدم البته خودم در آن مجلسي بودم كه با هم صحبت مي‌كردند كه مرحوم علامه مي‌گفتند كه آخر شما محیي‌الدين را هم مستضعف مي‌شماريد محیي‌الدين كه يك آدم به اين كيفيت و به اين وضعيت ايشان فرمودند چه اشكال دارد؟ محیي‌الدين مستضعف باشد نه در همه مراحل در يك مرحله این در یک وضعیت و در يك شرايط و خصوصيت و موقعيتي بوده در آندلس و در وضعيت محيط و اين ها و آن خصوصيتي كه الان براي ما از اقدام صحابه و شيخين و فرض كنيد خلفاء غاصب و اين ها نبوده، يك مساله ومطلب عادي بوده و آن طوري كه بايد و شايد اين مطلب در ذهن و نفس قرار نگرفته و بعد كه اين تنبه پيدا كرده خوب ایشان مطالبي در اين زمينه دارد چه اشكال دارد؟

 اين نشان مي‌دهد كه استضعاف فقط مربوط به جنگل‌هاي آمازون نيست يا به افراد غارنشين نيست، استضعاف عبارت است از عدم فهم و درك انسان در يك وضعيتي كه راهي را غير از اين راهي كه مي‌رود نبيند اين معناي استضعاف است حالا فرض كنيد می خواهد حتی عالم هم باشد ممكن است عالم باشد، نسبت به اين مساله جاهل باشد اين طور نيست كه فقط مربوط به عامي صد درصد باشد.

تلميذ: محی الدین دارد که اهل مکاشفه ومشاهده ووصول مراتب عالی و اين ها بوده!

استاد: ببينيد مرحوم آ‌قا نفرمودند كه تا آخر عمر مستضعف بوده من هم الان گفتم، گفتم در بعضي مراحل مستضعف بوده و بعد برايش انكشاف شده است و مرحوم والد مي‌گويند كه اين مطلبي را كه از خلفا و اين ها هست در چه مرتبه‌اي گفته؟ علامه اين مطلب را به اصطلاح مي‌خواهند تسري بدهند تا آخر عمر ايشان مي‌خواهد بگويد اين قضيه تا آخر عمر نبوده بالاخره اين برايش انكشاف حقيقت شده و از لابلاي مطالبش يك چنين مساله‌اي بدست مي‌آمده اين كه حالا در بعضي عبارات دارد، اين مربوط به همان كيفيت سابق است يعني در آن وضعيت سابق يك مطالبي هنوز مساله برايش روشن نشده و يك چنين تعبيراتي دارد و بعد وقتي اين حقيقت برايش روشن شد آن موقع تعبيراتي كه ما مي‌توانيم از آن تعبيرات استفاده تشيّع او را بكنيم بايد مدنظر قرار بدهيم و اگر تعبیری در كنار اين هست ديگر ما باید حمل بر تقیّه و اين ها بكنيم چون نمي‌شود شخصي با وجود اقرار بر مبناي تشيع در عين حال بگوييم مستضعف است.

 يك وقتي قبل از اين قضيه بود هنوز فرض بكنيد اين مساله غصب و فلان يا مثلا فتوا دادن بر فتاواي تشيع الان در خيلي از مطالب ایشان فتاواي شيعه وجود دارد در حالي كه هيچ كدام از اهل تسنن اين مساله را ندارند اگر محي‌الدين عباراتي نداشت كه ما استفاده تشيع از آن نكنيم، الان آنچه كه براي ما در مساله محي‌الدين است چيست؟ تعريفي كه از شيخين كرده فقط همين غير از اين كه ديگر چيزي نيست زنا و شرب خمر و قمار و شطرنج را كه نيامده حلال كند آمده از شيخين تعريف كرده ديگر بالاتر از اين كه مساله‌اي نيست در قبال اين قضيه محي‌الدين عباراتي دارد كه مثل آن فقط از يك شيعه اين عبارات سر مي‌زند! صلواتي كه محي‌الدين راجع به ائمه اثني‌عشر و چهارده معصوم عليهم السلام دارد، كدام يكي از اين فقهاي شيعه آمدند يك خطش را گفتند مطالبي كه ايشان در همين فتوحات دارد كدام آمدند حرف زدند تصریحی که دارد كه امام زمان عليه السلام از نسل امام حسين عليه السلام است، يك نفر سني نيامده بگوید همه از نسل امام حسن عليه السلام مي شمارند حتي تحريفي كه كردند فتوحات را آمدند حسين را حسن كردند در حالتي كه نسخه‌هاي اصلي فتوحات حسين دارد انه من نسل الحسين و يا مثلا حسينیٌّ اين ها عباراتي است كه حكايت از اين مي‌كند كه ايشان مبناي تشيع را داشته عمده مطلبي كه در اين جا مي‌ماند تعريف شيخين است و اين هم تقیّه است ديگر، چيزي ندارد كه انسان بخواهد اين مساله را مطرح كند يك چيزي مي‌ماند و آ‌ن اين كه بعضي از تعبيرهاي ايشان نشان مي‌دهد كه از تقيه نبوده اين حكايت از حالش مي‌كند ايشان مستضعف است در آن وقتي كه اين تعبيررا كرده خوب مستضعف است شما نمي‌توانيد بگوييد چون اين تعبير را كرده پس بنابراين كافر و ملحد و نجس و فلان است و هيچي، مستضعف است مثل خيلي از افراد ديگر كه اين ها مستضعف هستند اين چيزي نيست.

 جايي كه امروزه بعد از گذشت دهها سال ما الان با بعضي از افراد كه صحبت مي‌كنيم مي‌بينيم اوه هنوز در كجا دارند سير مي‌كنند و نتوانسته‌اند خودشان را از اين قالب موجود دربياورند و بتوانند در فضاي جديد وارد بشوند محي‌الدين كه بي چاره چهل سالش را در ممالك سني گذرانده و با تمام اين ها انسان چه توقعي دارد كه از اول بشود شيعه خالص اثني‌عشر باشد؟ غلط است توقع از اين مطلب، جايي كه الان خود افرادي كه در اين زمان هستند.

 شما مساله شيخين را فقط نگاه نكنيد بر اين كه الان اين قضيه براي ما خيلي اظهرُ من الشمس است، فقيه حوزه علميه بعد از نود و چهار سال سن! عمر را تنزيه مي‌كند و قضيه قلم و قرطاس را رد مي‌كند!! به اين ها نمي‌آيند بگويند سني آن وقت برمي‌گردند به آن كسي كه چهل سال توي اندلس زندگي كرده مي‌گويند سني، اين كه نود سال قال الصادق و قال الباقر خوانده و اوضح واضحات و ابده بديهيات مباني تشيع را دارد انكار مي‌كند به اين سني نمي‌گويند!! بخاطر اين كه ريش دارد و وسائل مي‌گويد!؟ اين تمام شد آن وقت آن كه توي بلد قم عش آل محمد دارد زندگي مي‌كند با اساتيد شيعه نود سال عمر كرده تمام سروكله‌اش با كتابهاي شيعه بوده تازه ايشان بعد از نود سال كتاب مي‌نويسد و مي‌گويد عمر و يك چنين حرفي؟! حاشا به اين كه عمر چنين بگويد اِنّ الرجل ليهجر! اصل همه مباني تشيع را زير سوال برده اين آقا سني نيست؟ آن وقت چسبيديم ما به محي‌الدين، معلوم است كه محي‌الدين مستضعف بوده بدبخت بيچاره توي يك چنين وضعیتي! نه توقع داريد از آن اولي كه از شكم مادر بدنيا آمده بلند شود بيايد اقرار به ولايت بكند اين كه معنا ندارد.

 واقعا ما بي‌انصافي را به نهايت رسانيدم و بي‌وجداني را به نهايت رسانديم دنيا به ما چه مي‌گويند؟ مي‌خندند به اين وضع ما و تفكر ما و مطالب ما درياهای معرفتِ موجود در اين فتوحات را كنار گذاشتيم و به يك تعريف شيخيني كه در آن وضعيت و موقعيت ايشان كرده همان را چسبيديم و آمديم رد مي‌كنيم تازه اين آقا حالا هم که برايش اثبات كردند قبول نمي‌كند، بنده ورقه اش را دارم ورقه اي كه ايشان در آنجا توبه‌نامه‌اش را مي‌نويسد تلويحاً مي‌گويد من اين را قبول ندارم مي‌گويد چون دشمن شاد مي‌شود دشمن چي را شاد مي‌شود؟ دشمن كيست؟ غلط مي‌كند اين حرفها چيه؟ التفات كرديد تازه اين جا موزيانه و رندانه می گوید نه و ايشان در جلسه خصوصي تصريح كرده كه من روي حرفم هستم و آدمي بود كه اين جوري بوده، بنده موارد ديگري هم از او سراغ دارم يعني يك نفر به بنده گفت كه من با ايشان بودم و يك قضيه‌اي بين من پيش آمد گفتم آقا تمام دنيا غير از شما مي‌گويند اين گونه نيست! مي‌گويد همه دنيا اشتباه مي‌كنند! عين عبارتش بود يعني يك چنين آدمي خوب بايد با اين چكار كرد بايد ولش كرد برو پي كارت مي‌گفت گفتم آقا يك نفر شما برو در دنيا بيايد بگويد اين مطلب است من قبول مي‌كنم گفت همه اشتباه مي‌كنند كسي كه فكرش این جور هست معلوم است ما به اين ها سني نمي‌گوييم آن وقت به اين بدبخت مي‌گوييم كه سني است اين كه مرحوم آقا مي‌گفتند كه اين مستضعف است بر كسي كه در چنين وضعيت و موقعيتي است: صبح از خواب بلند شده شيخين شنيده سر درس رفته استادش شيخين گفته رفيقش شيخين گفته هركي شيخ شيخ زهرمار صبح تا شب شيخين و اين ديگر از علي چيزي برايش نمي‌ماند كه بيايد اعتراف به ولايتي بكند بله مي‌آيد با همان صفاي خودش بالا بالا به يك جايي مي‌رسد که ولایت برایش كشف مي‌شود و اعتراف به ولايت مي‌كند. مساله دراین موارد پيدا مي‌شود و بايد دقت كنيم.

 پس بنابراين اين كه علم را در اين جا بعنوان مقدمه عقليه شمردند و بر اين اساس واجب را واجب مشروط قرار داده‌اند مي‌شود چي؟ مي‌شود خلاف، علم در اين جا مقدمه عقليه نخواهد بود اين علم در اين جا مي‌شود مقدمه وجوديه، آن علمي كه مقدمه عقليه است اصل العلم است، يعني بدون علم اتيان به تكليف مستحيل است بايد تكليف مسبوق به علم باشد، اين واجب مي‌شود مشروط.

 اما همين كه انسان احساس كرد يك چيزي هست ببينيد چطور يك دفعه قضيه عوض شد ما همین طوری نمي‌توانيم مباني را سرسري بگيريم در اصول بايد مجتهد بداند اين جاست كه فرق بين فتوا پيدا مي‌شود همين كه مكلف فهميد يك مساله‌اي هست و يك چيزي به گوشش خورد به عنوان حج یا امر به معروف يك مجلسي رفت به عنوان زكات به عنوان صوم به عنوان يك واجب ديگر در اين جا مكلف نمي‌تواند بگويد علم به عنوان مقدمه عقلیه و واجب مشروط، اين جا بايد چكار بكند برود؟ به دنبال اين علم ثانوي اين كه مي‌خواهد برود مي‌شود مقدمه وجوديه آن علم كلي ، در لحاظ اولي خودش بعنوان مقدمه عقليه است يعني تكليف بعنوان امر منزّل من عنداللَه بدون اطلاع علم مكلف به جوانب و خصوصيات تكليف مستحيل است چه اين كه اطلاع نداشته باشد اولا بلااول بر اصل تكليف يا اطلاع ثانوي مبهم و مجمل د اشته باشد در هر دو صورت علم مي‌شود مقدمه عقليه اين مقدمه عقليه به دو قسم تقسيم مي شود:

يكي در واجب بالنسبه به او واجب مشروط مي‌شود آن جايي كه اصل العلم مورد توجه است.

 دوم واجب بالنسبه او واجب مطلق مي‌شود در آنجايي كه مكلف اطلاع بر يك چنين تكليفي پيدا بكند حالا ديگر بايد خودت بروي دنبال و از استضعاف خارج شدي و نگو من در تهرانم بايد بروي قم پيش عالم و از عالم مساله را بپرسي، بالاخره انسان مي گويد: نكند من مكلف باشم يك وقتي در اين جا راه مي‌رود مي‌بيند يك شخصي دارد صحبت مي‌كند مي‌گويد فلان چيز واجب است مي‌گويد برو بابا اين كه معلوم نيست كي به كيه پس ولش کن برویم نه تا اين را مي‌فهمد بايد برود رويش فكر كند بگويد نكند اين واجب بوده و من دارم همين طوري تساهل مي‌كنم در اين مساله بروم سوال بكنم اين از اين به بعد مي‌شود مقدمه علميه وجوديه براي رسيدن به تكليف بايد من اطلاع پيدا كنم مي‌رود سوال مي‌كند به او مي‌گويند يك چنين تكليفي يا هست يا نيست اين ديگر وظيفه مي شود، حالا بايد دنبال علم بروي و آن علمي كه مقدمه بعنوان اطلاق بوده صورت خارجي بپوشاني نمي‌تواني بگويي مقدمه علميه است دست روي دست بگذاري هر وقت خودش پيدا شد شد همان طوري كه يك چيزي شنيديم به گوش ما هم مي‌رسد كه چه خواهد شد هل لا تعلّمت اين جا مي‌آيد نه هل لا تعلمت بمستضعفين، به مستضعفين تعلق نمي‌گيرد چرا؟ چون مقام استضعاف آبی از تعلم و تشخيص تكليف است آن مقام مقام استضعاف است شخصي كه بتواند و مي‌تواند و شخص عالم، در همسايگي يا در آن طرف شهر و يا در يك شهر ديگر است در اين اطلاعي كه پيدا كرد از استضعاف خارج شد و خطاب هل لا تعلمت شامل او مي‌شود .

 پس واجب در اين جا بالنسبه ديگر مشروط نمي‌شود مطلق می شود يعني همان طوري كه درکسب طهارت حدثيه، واجب بالنسبه به او اشتراطي ندارد مشروطيتي ندارد بلكه اطلاق دارد و شخص بواسطه تعلق خطاب صلّ واجب است كه كسب طهارت بكند اين هم به مجرد فهم بر وجود تكليف، بايد دنبال مقدمه علميه برود يعني نه منظور مقدمه علميه بعنوان وجوديه كه علم به حصول بعد از تعلق تكليف، مقدمه‌اي كه نفس مقدمه علم است نه مقدمه‌اي كه از نتيجه آن علم است، چون در مقدمات علميه حالا آن چيزي نيست مثل مقدماتي كه انسان احتياطاتي كه مي‌كند يقين به تحصيل به آن تكليف در آنجا حاصل شده باشد مثلا مي‌گويند كه يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى اَلصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرٰافِقِ … ﴿المائدة، 6﴾ انسان از دو يا سه سانت بالاتر غسل ید مي‌كند، اين مقدمه علميه است احتياطاتي كه انسان مي‌كند همه در تحت مقدمات علميه قرار دارد كه يقين به برائت ذمه و تحصيل تكليف از ناحيه مولا براي انسان حاصل بشود، منظور از مقدمه علمیه اين است كه خود مقدمه در این جا علم است نه فعل خارجي منتج براي علم باشد اين مقدمه‌اي كه بعنوان مقدمه علميه است، واجب بالنسبه به اين مي‌شود واجب مطلق، يعني همان طوري كه صلاه بالنسبه به طهارت مي‌شود مطلق و نياز به امر مجدد براي كسب طهارت ندارد، نفس امر به صلاه اقتضاي قيام به طهارت را مي‌كند نفس حصول يك چنين خاطره‌اي در نفس مكلف اقتضاي رفتن به سمت تحصيل علم را مي‌كند واين مساله را اتفاقا ما در روابط خودمان مي‌بينيم همين كه انسان احساس مي‌كند هنوز مريض نشده هنوز دردي نيامده ولي يك احساسي مي‌كند كه چيزي مي‌شنود كه فلان چيز ممكن است نتيجه‌اش چنين عواقب و تبعاتي باشد و اين هم اين عمل را كرده فلان عملي كه كرده ممكن است نتيجه‌اش اين باشد و براي جلوگيري از او مي‌گويند يك چيزهايي هست، خوب اگر اين احساس را بكني توي خانه‌ات مي‌نشيني يا نه مي‌روي آقا كي بيايم دكتر وقت بگيرم؟ هنوز كه برايت پيدا نشده است يك همچنين چيزي را مي‌شنوي منزل يكي از اقوام مي‌روي مي‌گويي فلاني چشمت را عمل كردي، وقتي شما عمل چشم را كرديد مثلا الان اين آب مرواريد خطراتي كه برايتان شده احتمال چسبندگي عنبيّه مي‌رود، پس بنابراين در بعضي از چند درصدي يك چنين قضيه‌اي ممكن است پيدا بشود مي‌گويي براي فلاني شد اگر اين طور است برای من كه نشده دارم می بینم چرا نمي‌نشيني توي خانه؟ چرا به دكتر تلفن مي‌كني و زود وقت مي‌گيري؟ چون از عاقبت مي‌ترسي نكند من جزو ده درصد باشم هنوز چشم دارد مي‌بيند چسبندگي پيدا كند ديگر كاري نمي‌شود كرد، اين ده درصدي كه شما احتمال مي‌دهيد كه چسبندگي پيدا بشود زود قيام مي‌كنيد اين چيست؟ اين مي‌شود مقدمه علميه براي احتراز از وقوع در مهلكه، يعني وقوع در مهلكه آنچنان براي شما منجز است كه يك دقيقه هم صبر نمي‌كنيد مساله مهم است و اهميت دارد فورا مي‌ روید آن دكتر می گوید نه آن چشم شما جزء اين ده درصد نيست خيال شما راحت مي‌شود يا مي‌گويد آقا بيا معاينه كنم اين قطره را بگير روزي دوبار در آن بچكان تا اين كه به چسبندگي مبتلا نشوي درست شد آيا اين حالت شما الان با حالتي كه بدون اين كه يك همچنين مطلبي را بشنويد يكي است؟ و به يك وزان قرار دارد؟ اگر نمي‌شنيدید، مؤاخذه نمي‌كرديد نه پزشك مواخذه مي‌كرد نه مردم بلكه شما مي‌رفتيد مي‌گفتيد ‌آقا خودت در مهلكه انداختي من كه دكتر نيستم تو عمل كردي تو اين كار را كردي من هم كه نشنيدم مي‌گويد مي‌خواستي بروي خانه دختر عمه‌ات يا پسرعمه و اين را از او بشنوي بگويي مگر جنابعالي جزء نسخه‌تان نوشته بوديد بنده بروم خانه دخترعمه‌ام يا پسرعمه‌ام كه عمل كرده و اين مطلب را از او بشنوم اگر مي‌نوشتي توي نسخه جناب آقاي چيز شما منزل پسرعمه‌تان برويد و او خلاصه يك چنين كاري كرده شما را در جريان بعضي از عواقبش قرار بدهد بسيار خوب توي نسخه نوشتي بنده مريض از كجا بفهمم اين مي‌شود چي؟ مستضعف علم بالنسبه به اين قضيه مي‌شود واجب مشروط يعني آن واجب قيام به تحصيل دارو مي‌شود مشروط چرا؟ چون اين اطلاع ندارد اطلاع و اين ها همه بر عهده كيست؟ بر عهده طبيب است ولي وقتي رفت دكتر مي‌گويد تو كه شنيدي از پسرعمه‌ات چرا تلفن نكردي؟ اگر به طبيب بگويد می گوید حال تو فرق مي‌كند، دادگاه هم برود چكارش مي‌كند؟ حالا شايد آن دكتر را هم كاريش بكند ولي ميزانش كم مي‌شود مقدار مجازات كم مي‌شود، چون حال فرق كرد ولي در هر دو صورت جهل بود اين جهل با آن جهل تفاوت مي‌كند در آن جهل اول اشكال متوجه اين نيست در جهل دوم خدا مي‌گويد چرا اقدام نکردی؟ هم مردم مذمتش مي‌كنند هم خودش تا آخر توي سرش مي‌زند و هم خدا و هم دكتر مي‌گويد خودت داري مي‌گويي شنيدي، تلفن مي‌كردي قاضي هم مي‌گويد خودت داري مي‌گويي در اين گونه موارد سيره عقلا و عرف بر چه مبنايي است؟ آيا بر مبناي مسامحه و نشستن است يا بر مبناي قيام؟

 پس بنابراين در مقدمات عقليه هم ما تشكيك قائل شديم در بعضي از مقدمات عقليه واجب بالنسبه مي‌شود مشروط، شخص مي‌تواند كاري انجام ندهد يعني نمي‌تواند نه اين كه نشود نمي‌تواند انجام بدهد.

 قسم دوم مي‌شود واجب مطلق در واجب مطلق بايد گوشي را بردارد از دكتر وقت بگيرد و بعد مراجعه کند و در تكليف بايد برود و به علم و به كتابها و به علما مراجعه كند تا كسب معرفتنمايد، اين جاست كه هل لا تعلمت شامل حالش خواهد شد اين قضیه مربوط به مقدمات عقليه مي‌شود.

 مساله ديگر مقدمه وجوبيه و فرقش با مقدمه وجوديه است كه اين مطلب مطلبي است كه انشاءاللَه فردا مي‌گوييم.

مثلا شما نگاه كنيد همين قضيه مي‌گويند آقا علم مقدمه واجب است و تكليف نداريم و معرفت توحيد تكليف نداريم به ما گفتند نماز بخوان و روزه بگير تمام شد و رفت و ديگر نيازي به رفتن و فلسفه و حكمت و عرفان خواندن نداريم در روايت نداريم كه برو بخوان و نداريم كه اينها چه مقاماتي دارند در روايت هم نداريم كه سلمان يك چيزي داشته كه بقيه نداشتند در روايت هم نداريم كه اسراری که امام صادق عليه السلام به جابر بن يزيد جعفي مي‌گفتند در روايت هم نداريم كه حضرت فرمودند به ابوذر هرچي سلمان گفت گوش بده اين ها را نداريم كسي كه اين ها را بردارد بخواند برايش چه پيدا مي‌شود؟ آن ها شاخ داشتند ما نداريم آنها دم داشتند ما نداريم يا نه؟مي گويند: در تكاليف كه ما نداريم فقط موظفیم که صلاه را بخوانيم صلاه را اتيان بكنيم روزه را اتيان بكنيم! همين؟ اين چيزها هيچي نيست سلمان همين طوري از شكم مادرش سلمان درآمد؟ جابربن ‌يزيد جوفي همين طوري وقتي كه از بچگي و از طفوليتش جابربن يزيد جوفي چي شد؟ چي شد؟ مطالبي كه امام باقر عليه السلام به او مي‌گفتند كه بقيه نمي‌توانستند بگويند پس يك چيزي بوده آيا هركاري كه نعوذباللَه امام باقر عليه السلام مي‌گفتند حرف مفت بوده؟ يا نه حقايقي بوده كه او رفته دنبالش بقيه نرفتند حالا تو چرا نمي‌روي؟ چرا اين حرف را مي‌زني مگر روايت نداريم ايمان ده درجه دارد ده درجه‌اش را سلمان رفته بود مگر روايت نداريم كه اين ها فرق مي‌كنند و اين ها اصحاب سرّ بودند و اين ها جزو حواريون بودند پس بنابراين چرا بيايم و خودمان را از اين مطالب محروم كنيم و صرف اينكه مي‌گوييم ما كه دستور نداريم بر اين كه دنبال اين حقايق و اين ها برويم اين چي مي‌شود؟ خدا در روز قيامت مي‌گويد دستور نداري بسيار خوب ما به تو يك طويله در بهشت مي‌دهيم نگاه كن آن بالا را ببين به سلمان چه داديم به تو يك طويله داديم آن وقت ديگر اين جا نمي‌تواني سر ما و ملائكه را گول بزني اصول بيايي براي ما درس بگويي، كه عقل ما مكلف به اين است كه در تحت اطاعت باشد مولايش هر كي‌ مي‌خواهد باشد نگاه كن در دنيا شيره ماليدي سر خودت و بقيه را ولي اين جا نمي‌تواني سر ما را شيره بمالي همان قدري كه معرفت داشتي ما هم به تو درجه مي‌دهيم برو توي همان طويله.

 اما آن كه نه، اين علم را بعنوان مقدمه علميه نگرفت بعنوان مقدمه عقليه واجب مشروط نگرفت اين ها را خواند فهميد يك خبري هست علامه طباطبايي‌ها و مرحوم آقا را نگاه كرد بقيه را هم نگاه كرد مثل مرحوم قاضي را نگاه كرد و تاريخ آنها را خواند دست روي دست نگذاشت پس فهميد يك خبري هست رفت پيگيري كرد، آن به یک درجه مي‌رسد ديگر دست روي دست نگذاشت و بگويد: ما كه تكليف نماز داريم ملائکه از ما همین را خواستند!

 ما هم همين‌قدر، يك طويله بهت مي‌دهيم به اندازه همان نمازي كه خواندي اضافه كه نمي‌خواهي آن هم مي‌گويد نه ديگر، پس برو آن تو ، توي جهنم نمي‌بريمت كه خيال كني ولي همان قدري كه معرفت داري و توي رساله‌ات نوشتي بيشتر بهت نمي‌دهيم برو همان ‌جا ببين كه حالا آنجا آنهايي كه نوشتي چقدر بدرت مي‌خورد؟

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد